فهرست مطالب

[مقام ثبوت و اثبات در اطلاق و تقیید 2](#_Toc503825913)

[تفکیک میان لحاظ و ملحوظ 2](#_Toc503825914)

[نسبت لحاظ اطلاق و تقیید 3](#_Toc503825915)

[ملحوظ در مطلق و مقید 3](#_Toc503825916)

[جریان و سریان مطلق و مقید 4](#_Toc503825917)

[وجودی و عدمی بودن مطلق یا مقید 4](#_Toc503825918)

[وجوه اطلاق در عدم ملکه یا عدم سلب و ایجاب 5](#_Toc503825919)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

**موضوع: اصول فقه/مطلق و مقید/ نسبت اطلاق و تقید**

# مقام ثبوت و اثبات در اطلاق و تقیید

در اطلاق و تقیید، یک مقام ثبوت و یک مقام اثبات است، در هر یک از این دو مقام باید دانست که نسبت این اطلاق و تقیید چیست؟ آیا نسبت تضاد است که بعضی از بزرگان قائل به این نظر هستند، یا نسبت عدم و ملکه است، یا سلب و ایجاب است.

در مقام اول که ثبوتی بود، بیان شد که کاملاً این سه نظریه، رایج میان اصحاب و اصولیین است و به ترتیبی که بیان شد، مرحوم شیخ و آقای خویی و آقای وحید و برخی دیگر قائل به تضاد هستند. کسانی مثل مرحوم نائینی و مرحوم امام و امثالهم نظریه دوم یعنی عدم و ملکه را پذیرفتند. کسانی هم مثل شهید صدر و مرحوم آقای تبریزی به سمت قول سوم که سلب و ایجاب باشد، تمایل پیدا کردند.

بعدازآنکه بحثی در مورد ملکه و عدم ملکه بیان کردیم، به این مسئله پرداختیم که اطلاق در برابر تقیید چه وضعی دارد؟ آیا وجودی است یا عدمی؟ اگر هم عدم است، عدم ملکه یا عدم مطلق است؟ وجوهی در کلام آقای خویی بیان شد و آقای وحید آن را تقریر کردند. در نقطه مقابلش هم نکاتی بیان شد.

# تفکیک میان لحاظ و ملحوظ

مطلب اول در این بحث این است که میان لحاظ و ملحوظ باید تفکیک بشود حتی اگر چیزی عدمی باشد، به ذهن ما که خطور می‌کند و مورد لحاظ و توجه قرار می‌گیرد این لحاظ یک امر وجودی است. وقتی تصور عدم می‌کنید، تصور شما امر وجودی است، لذا گفته می‌شود که معدوم، معدوم به حمل اولی است و موجود به حمل شایع است، معدوم با قطع‌نظر از لحاظ و تصور، معدوم است؛ اما وقتی معدوم به وجود ذهنی گفته شود، این موجود است. این بحث در المنطق وجود دارد.

این عدم از حیث اینکه مفهومی است و در ذهن در نظر گرفته شود، موجود است، ولی اگر این تصور را امر جدای از واقع خودش لحاظ بکنید، در این صورت معدوم، معدوم است.

به طور مثال عِما، عدمی است، اما وقتی لحاظ آن در نظر گرفته شود، طبعاً یک امر وجودی می‌شود، بنابراین میان لحاظ و ملحوظ باید تفاوتی قائل شد، در باب اطلاق اگر بخواهیم پیاده بکنیم، به طور مثال عالم عادل و عالم بدون قید عادل، وقتی اکرم برای آن قرار می‌گیرد، هر متکلم در عالم واقع، عالم را لحاظ کرده است، یا عالم عادل را لحاظ کرده است، اینکه لحاظ او که بر مبنای آن اراده کرده است، یک امر وجودی است، اگر لحاظ این‌ها دیده شود، حتماً این‌ها امر وجودی هستند، یک‌بار عالم را لحاظ می‌کند و یک‌بار عالم عادل را لحاظ می‌کند، یا در تصدیقش، وقتی اراده را روی آن قرار بدهد، لحاظ عالم می‌کند یا لحاظ عالم عادل می‌کند. اینکه هر دو یک لحاظی است، دو امر وجودی هستند و بین الوجودیین طبعاً تضاد است، یا ما یشابه التضاد است.

# نسبت لحاظ اطلاق و تقیید

اگر لحاظ مرید و متکلم در نظر گرفته شود، دو امر وجودی هستند، اگر گفته شود که لحاظ اطلاق و لحاظ تقیید، چه نسبتی دارند، علی‌رغم اینکه مدخول این لحاظ و ملحوظ متفاوت است، اما لحاظ هر دو امر وجودی است، حتی آنجایی که لحاظ عدم می‌شود، لحاظ یک امر وجودی است و میان دو امر وجودی، تضاد است.

باید میان لحاظ و ملحوظ تفاوت قائل شد، اگر شما لحاظ را مدنظر قرار بدهید، حتماً باید گفته شود که میان این دو تضاد است، برای اینکه در حادترین وضعیت گفته شود که اطلاق به نحو عدم القید به نحو سلب و ایجاب است، درهرصورت یک لحاظی روی این قرار گرفته است، لحاظ آن سلب شده، به این اعتبار باید گفته شود که این امر وجودی است.

با فرض اینکه این لحاظ‌ها را مدنظر قرار بدهیم و بخواهیم مقایسه بکنیم، بعید است کسی بتواند بگوید لحاظ یک امر وجودی نیست، هرچقدر آن رقیق بشود، مدخول و ملحوظش را سلبی در نظر بگیرید، به‌هرحال بما هو لحاظ، امر وجودی است و مقابل تقیید، هر دو وجودی هستند و تضاد می‌شود.

# ملحوظ در مطلق و مقید

مطلب دیگر در خود ملحوظ است، اینکه عالِم مد نظر باشد، اراده اکرام عالم می‌کند، یا اراده اکرام عالم عادل می‌کند.

در ملحوظ خواه مطلق و یا مقید باشد، در هر دو طبیعت ساریه را در نظر می‌گیرد، یعنی طبیعت مهمله و مجمله نیست، طبیعتی که سریان دارد، ملحوظ است، اگر اهمال و اجمال باشد، در عالم ثبوت یا معقول نیست، یا مقصود نیست، از اهمال و اجمال بیرون آمده است، یا طبیعت ساریه را موردتوجه قرار می‌دهد، طبیعتی که مهمل و مجمل نیست، یا عالم است و یا عالم عادل است، در هر دو این طبیعت سریان و جریان دارد.

# جریان و سریان مطلق و مقید

در نکته دوم یک‌مرتبه جلوتر می‌آییم، لحاظ کنار گذاشته می‌شود، اگر لحاظ در نظر گرفته شود، هر دو امر وجودی هستند، در این مرتبه ملحوظ را مورد توجه قرار می‌دهیم، از حیث اینکه در مطلق یا مقید، طبیعت مهمل و مجمل نیست، طبیعت جاری و ساری است، در این مرتبه؛ سریان و جریان را به‌عنوان یک امر وجودی در هر دو داریم، هر دو یک شیوع و سریانی دارند، مهمل و مجمل نیستند، به این معنا هم اطلاق و تقیید هر دو وجودی هستند، اطلاق هم وجودی است، برای اینکه یک نوع سریان در اینجا ملحوظ است.

لحاظ‌ها در مرتبه اول وجودی هستند، ملحوظ از حیث اینکه سریان در آن هست، یعنی اهمال و اجمال نیست، وجودی است، این سریان در چه محدوده‌ای است، سریان و شیوعی که در هر دو وجود دارد، در محدوده مقید سریان است، یا در اینجا این قید نیست، در مرتبه سوم است که اطلاق حالت عدم القید پیدا می‌کند.

لحاظ هر دو وجودی هستند، اینکه در مرتبه ملحوظ سریانی هست، به‌عنوان پایه دوم، هر دو امر وجودی هستند، اما سریان در این مقید، قیدی به آن اضافه شده است و در مطلق قید ندارد، در این مرتبه سوم، اطلاق همان عدم القید است، برای اینکه لحاظ وجودی است، سریان هم درهرحال وجود دارد، از حالت اهمال و اجمال بیرون آمده است، اما این امری که سریان دارد، آیا با قید است یا بدون قید است؟ یعنی آیا سریان در عالم عادل است، یا اینکه قیدی در سریان آن نیست؟ در اینجا محل وجود و عدم است، یعنی در تقیید چیزی اضافه دارد و به خاطر این اضافه، عملاً سریان محدودتر می‌شود، در اینجا، اطلاق اضافه ندارد، لذا به این مرتبه که می‌رسید، اطلاق یک امر عدمی است، در همین بستر سریان و لحاظ که گفته شد، در اراده جدی‌‌اش، قید هست، یا قید نیست، نبودن قید؛ اطلاق است.

# وجودی و عدمی بودن مطلق یا مقید

البته به نظر می‌آید، بزنگاه اصلی تفاوت اطلاق و تقیید مرتبه سوم است، در مرتبه اول همه مثل هم هستند، وجودی هستند، در مرتبه دوم از اجمال و اهمال در عالم ثبوت بیرون آمده است، سریان و جریان دیده می‌شود، این دو هم وجودی هستند، خیلی فرقی با یکدیگر ندارند، اما در مرتبه سوم این‌ها از هم جدا می‌شود، و این عدم است که آن‌ها را از هم جدا می‌کند.

به نظر می‌آید حداقل بعضی از استدلال‌ها روی یک موضع نیست، بعضی می‌گویند که وجودی است، احساس انسان این است که لحاظ مدنظر است، گاهی حس انسان این است که مرتبه دوم مدنظر است، کسی هم که قائل به عدمی بودن است، نظر سوم مدنظرش است، شاید به یک شکلی بشود بگوییم که در اینجا نزاع لفظی است.

اگر به طور مثال گفته شود که در این مرحله اطلاق جمع القیود است، در این صورت در اینجا اطلاق امر وجودی می‌شود، یعنی همه قیود مدنظر گرفته‌شده و همه را ملحوظ کرده، یعنی در ملحوظ دخیل است، درحالی‌که این درست نیست، بلکه مقید است که امر وجودی است، در مطلق این‌طور نیست و دیده نشده است و ملحوظش عدمی است.

بنابراین در مرتبه اول و دوم اطلاق و مقید وجودی هستند، اما در مرتبه سوم یکی عدمی و دیگری وجودی است و این مرتبه سوم بزنگاه اصلی است که این دو را از هم جدا می‌کند.

# وجوه اطلاق در عدم ملکه یا عدم سلب و ایجاب

سؤال دوم این بود که برفرض اینکه اطلاق عدمی است، عدم ملکه است، یا عدم سلب و ایجاب است؟ هر دو در اینجا وجه دارد، اما چیزی که پایه اطلاق است، سلب است، در بحث استصحاب عدم ازلی قائل به استصحاب عدم ازلی بودیم، در استصحاب عدم ازلی گفتیم که قائل به استصحاب هستیم، علتش این است که به طور مثال وقتی این زن هنوز خلق نشده بود، قریشی نبود، الآن نمی‌دانیم قریشی هست یا نه، «هذه المرأة»، یک سلب تحصیلی بیان کردیم که «لیست بقرشیه»، گفتیم موضوع دلیل اگر مرأة غیر قرشیه باشد، یا موجبه سالبة المحمول باشد، بگوید که مرأه‌ای که «لیست بقرشیه» است، اگر این دو باشد، نمی‌شود استصحاب کرد، اما اگر گفتیم موضوع این است که مرأة هست، قضیه‌ای هم در کنارش یک واو جمع است، مرأة و لیست بقرشیه در کنارش است، بدون اینکه تقیید دخالت در موضوع داشته باشد، ترکیب انضمامی باشند، بدون اینکه تقیدی باشد، بیان شد که بیش از این از دلیل استفاده نمی‌کنیم، به این شکل گفتیم که استصحاب عدم ازلی درست است.

در اینجا می‌گوییم این لحاظ و شیوع هست، اما قید نیست، اگر مقید بکنیم «نیست» را به جایی که شیوع دارد، یعنی من شأنه است، در این صورت عدم ملکه می‌شود، اما این‌ها هیچ وجهی ندارد، اطلاق این است که لحاظ کرده و شیوع هم دارد، قید هم نیست، می‌شود اینجا یک عدم ملکه درست بکنیم، اما قوام اطلاق به این نیست که نبود قید در جایی که شأنیّت دارد، بلکه جمع این‌ها انضمامی است، ترکیب انضمامی است، حالت اتحادی و تقید نیست، این دقت شهید صدر است که آیت‌الله تبریزی می‌فرمایند و ما هم قبول داریم.